

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

بررسی نقش خواجه نظام الملک و مدارس نظامیه در تحمیل

همسازگری فکری - مذهبی در ایران

فرزاد بیگی^۱

چکیده

در جریان تاریخ تمدن اسلامی، میل به یک‌سویه‌نگری فکری و همسازگری اعتقادی، همزمان با پیدایش تفکر آزاد و رشد علوم عقلی شروع به شکل‌گیری کرد، تا آنجا که حتی حاکمان و نحله‌های فکری خردگرا نیز از این جزم‌اندیشی به‌طور کامل رها نبودند و در صورت لزوم به سرکوبی مخالفان فکری و اعتقادی می‌پرداختند. اما برخورد جدی با تکثرگرایی اعتقادی، فکری، توسط خلیفه متوکل عباسی آغاز شد. این روند در ایران به وسیله محمود غزنوی و پس از دوران عقل‌گرایی آل بویه، با حذف دگراندیشان - عمدتاً شیعه مذهب - دنبال گردید و در عصر سلاجقه و با تلاش‌های نهادمند خواجه نظام الملک به اوج رسید. وی با تأسیس مدارس نظامیه نبردی بنیادین را با تکثرگرایی در حوزه اندیشه و مذهب آغاز کرد و با تکیه بر قدرت نظریه‌پردازی فقهای چون ابوحامد غزالی به نتایجی تعیین‌کننده در تقابل با خردگرایی دست یافت.

واژه‌های کلیدی: نظام الملک، تکثرگرایی، عقل‌گرایی، مدارس نظامیه، همسازگری،

یک‌سویه‌نگری

مقدمه

بدون شک احترام به اندیشه مخالف و ایجاد فضای مناسب برای تکثرگرایی در حوزه تفکر، و تشویق و ترغیب به نوآوری، استدلال، اجتهاد و ابداع از مؤلفه‌های اصلی رشد و بالندگی تمدن اسلامی در عصر زرین آن است. اما آفت مهمی که از همان آغاز همواره دوران طلایی تمدن اسلامی را در ایران و کل جهان اسلام تهدید می‌

۱. دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی علوم و تحقیقات تهران: beygif1353@yahoo.com

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام‌وسی ویکم اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۴

کرد و سرانجام از دلایل اصلی ایستایی و رکود آن گردید غلبه یک سوبه نگری و سعی در اعمال همسازگری مذهبی و اعتقادی بوده است.

تأسف‌برانگیز این که تحمیل اندیشه خودی بر دگراندیشان، حتی توسط نحله های خردگرایی چون اهل اعتزال - در هنگام اقبال از طرف حاکمیت - نیز دنبال گردید و از این حیث می توان گفت که پایه های تمدن اسلامی توسط کسانی گذاشته شد که خود به طور کامل به ملزومات جامعه عقل گرا پایبند نبودند.

اما شکل جدی مقابله با اندیشه های خردگرا و تلاش همه جانبه در حذف چند صدایی در حوزه فکر و مذهب، از دوران خلافت متوکل عباسی آغاز گردید و با تأخیری نزدیک به دو قرن در عصر غلبه ترکان غزنوی به ایران رسید.

محمود غزنوی با اعمال انگیزاسیون مذهبی و تفتیش عقاید، به حذف فیزیکی و سرکوبی عریان دگراندیشان - عمدتاً شیعی مذهب - پرداخت. این روند در دوران سلاجقه نیز ادامه یافت. اما با به قدرت رسیدن آلب ارسلان سلجوقی و به وسیله وزیر شهیر وی - خواجه نظام الملک طوسی - تلاش برای همسازگری فکری، اعتقادی به اوج رسید.

خواجه سعی کرد با ساختارگرایی و بنیان سازی، به تقابلی همه جانبه و اصولی با دگراندیشان پردازد. او ضمن این که سیاست فشار فیزیکی و سرکوبی عریان را به شدیدترین وجه دنبال کرد به تأسیس مدارس نظامیه همت گماشت تا اولاً با تربیت کادری آموزش دیده و وفادار، مناصب اصلی دیوانی، مذهبی و قضایی را تحت کنترل درآورد و ثانیاً با ایجاد اتاق فکر برای کنش گران مذهبی و فقهای همسو، به نظریه پردازی و تقابل کلامی با دگراندیشان و رقبای مذهبی پردازد. خواجه با این تدبیر همسازگری فکری، مذهبی را سازماندهی و نهادمند ساخت. وی در این مسیر از استعداد و توان فقهی، کلامی امثال ابوحامد غزالی استفاده برد و با استفاده از امکانات وسیع حکومتی امکان بسط و تبلیغ اندیشه این قبیل فقها را فراهم آورد. مساعی خواجه در ساخت و سازماندهی مدارس نظامیه نتایجی متناقض

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام‌وسی ویکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

در حوزه فکر و مذهب پدید آورد. تلاش میشود به این سوالات اساسی پاسخ داده شود که:

۱- یکسویه نگری فکری خواجه په تاثیری بر فضای فکری و سپس مذهبی جامعه باقی گذاشت

۲- این اقدامات تا چه اندازه در باز تولید تعصب و خشونت علیه گروه های اقلیت مذهبی موثر بودند

۳- و اینکه آیا این راهبرد دوراندیشانه به وصول نتیجه مطلوب خواجه منتهی گردید یا خیر

روشن است که بحث خواجه و مدارس نظامیه مورد توجه بسیاری از پژوهش گران بوده است آنچه در این مقاله بر آن پافشاری گردیده سعی خواجه در یک روبه سازی فکری مذهبی جامعه است که با نتایجی متناقض و گاه خلاف انتظار وی همراه گردیده است

پیشینه سیاست همسازگری مذهبی در دستگاه خلافت عباسی

سیاست یک سویه نگری فکری و همسازگری مذهبی و اعتقادی، قدمتی به درازای عمر تمدن اسلامی دارد. غالباً دوران خلافت مأمون عباسی (۱۹۸-۲۱۸ق) - خلیفه هفتم از دودمان عباسیان - را عصر آغاز شکل گیری تمدن زرین اسلامی و رواج جدی و هدفمند علوم عقلی از جانب جریان حاکم دانسته- اند. (زیباکلام، ۲۲۱، ۱۳۷۴)

اگر چنین باشد ناگزیر باید پذیرفت که همین خلیفه، همزمان با تأیید و تأکید بر عقل گرایی و ساختارسازی در جهت گسترش علوم مختلف، همسازگری مذهبی را نیز به عنوان سیاست و راهکاری موازی در پیش گرفت. وی با حمایت افراطی از اهل اعتزال - که در آن زمان مهم ترین جریان عقل محور به حساب می آمد - و سرکوبی همزمان اهل حدیث - که جریان مقابل با خردگرایی محسوب می شد - اگر چه در کوتاه مدت باعث رشد و رواج علوم عقلی و در پی آن اعتلای تمدن اسلامی گردید؛ اما اعمال محدودیت همزمان نسبت به دگراندیشان فکری و اعتقادی و تحت

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

فشار قرار دادن جریان رقیب و تفتیش عقاید و انگیزاسیون مذهبی، از همان آغاز تکثرگرایی فکری، اسلامی را با چالشی درونی روبرو ساخت و تحمل دیدگاه مخالف و یا رقیب - که از مؤلفه های اصلی و شروط لازم عقل گرایی واقعی است - را نادیده گرفت. از این حیث می توان ادعا کرد که تمدن اسلامی - حتی در عصر زرین خود - بیمار متولد شد و سرانجام غلبه همین بیماری باعث انحطاط و مرگ زود هنگامش گردید.

مأمون همزمان با تأیید و تجلیل دانشمندان و ظاهراً در حمایت از آنها، به تعقیب و آزار و اعمال محدودیت علیه دگراندیشان فرمان داد و در سال (۲۱۸ق) التزام و اعتقاد به اصول معتزله را برای تمام فقیهان و قاضیان تحت امر، اجباری ساخت و دستور داد صحت ادعای این بزرگان دین و قضا، مورد امتحان قرار گیرد و سر پیچان از این فرمان را مستوجب مرگ دانست. (طبری، ۱۳۵۳، ۶۳۱/۸ و ابن اثیر، ۱۳۵۰، ۸/۷ و ابن العبری، ۱۳۷۷، ۱۸۶ و صفدی، ۱۴۱۱ ق، ۳۶۷/۶-۳۶۵ و بطروشفسکی، ۱۳۵۴، ۲۲۴)

در جریان این فرمان ۴۸ نفر از برجسته ترین علمای اهل سنت و حدیث، مورد بازجویی قرار گرفتند و آنهایی که خط فکری مأمون را نپذیرفتند؛ تصفیه، زندانی و حتی برخی چون احمد بن ناصر بن مالک - از معتبرترین پیشوایان اهل حدیث - اعدام گردیدند. (علمداری، ۱۳۸۰، ۳۹۱) و امام احمد بن حنبل - مؤسس مذهب حنبلی از مذاهب چهارگانه اهل سنت - نیز به همراه پیروانش محاکمه، مجازات و تبعید گردیدند. (ابن اثیر، ۱۳۷۶، ۱۰ / ۳۹۶۲ و مقدسی، ۱۷۳، ۱۳۶۱-۱۱۵ و سیوطی، ۱۹۵۲، م، ۳۶۱-۳۷۱ و ابن طباطبا، ۱۳۶۷، ۲۹۸)

به این ترتیب اولین دادگاههای تفتیش عقاید سازماندهی شده اسلامی، نه توسط خلفا و حکام خردگریز بلکه به وسیله یکی از عقل گراترین و شاید فرهیخته ترین خلفای خاندان عباسی پایه گذاری شد.

باید اذعان کرد اگر چه حمایت جریان حاکم از اهل اعتزال و سخت گیری نسبت به اهل حدیث؛ در آغاز باعث رشد و گسترش عقاید معتزله و کامیابی

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام‌وسی ویکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

خردگرایان گردید؛ اما وابستگی افراطی این نحله فکری به قدرت حاکم سبب شد که اولاً با از بین رفتن پشتیبانی دولتی، انحطاط خردگرایی هم آغاز شود و به سخن دیگر حیات این جریان فرهنگی به حمایت حاکمیت وابسته باشد و ثانیاً سرکوبی اهل سنت و حدیث توسط جریان حاکم باعث شد تا عوام و توده مسلمانان - که به هر حال اکثریت جامعه را تشکیل می دادند و بیشتر از آن که مخاطب جریان سرکوب گر باشند مخاطب جریان سرکوب شده بودند - جانب پیشوایان تحت فشار خود را گرفته و همین همدلی سبب گردد که نزد عوام، مأمون؛ ملحد، زندیق و امیرالکافرین نامیده شود. (صفا، ۱۳۸۸، ۶۱) و دوران سختگیری وی به اهل حدیث به روزگار محنت معروف گردد. (ابن طباطبای، ۲۹۸، ۱۳۶۷، وزرین کوب، ۱۳۷۹، ۴۴۰)

سیاست افراطی مأمون - که می توان گفت خردگرایی را به شیوه ای جزم اندیشانه پیش می برد - در روزگار خلافت معتصم (۲۱۸-۲۲۷ق) و واثق (۲۲۷-۲۳۲ق) هم ادامه یافت. در دوران معتصم، ابن حنبل که قبلاً به جرم مخالفت با معتزله به تبعید محکوم گردیده بود طعم تازیانه های حاکمیت را هم چشید. (حسن ابراهیم حسن، ۱۳۷۶، ۸۶/۲ و الاوهوانی، ۱۳۶۲، ۶۰۲/۱) و خلیفه واثق نیز در ادامه همین روند در سال (۲۳۱ق) احمد بن نصر خزاعی را به خاطر اعتقاد به خلق قرآن - که بر خلاف اصول اعتزال مبنی بر قدیم بودن قرآن بود - به اعدام محکوم کرد. (مسعودی، ۱۳۶۵، ۴۸۷/۲)

اما با به قدرت رسیدن متوکل (۲۳۲-۲۴۷ق) - که با حمایت همه جانبه عناصر تازه وارد ترک میسر شده بود - سیاست دستگاه خلافت به یکباره تغییر یافت و بحث و جدل و مناظره ممنوع و مردم به تسلیم و تقلید دعوت گردیدند. «بزرگان اهل حدیث را فرمان دادند که حدیث گویند و مذهب سنت و جماعت رواج دهند.» (همان، ۴۹۶/۲) در تعقیب این سیاست دگراندیشان و جریانات فکری مخالف با خلافت سنتی عرب - از خوارج تا شیعه - مورد تعرض و محدودیت شدید قرار گرفتند و به این ترتیب این بار یک سویه نگری به نفع اهل حدیث و در تقابل با عقل گرایان به حیات خود ادامه داد. احمد بن حنبل به عنوان سنبل مخالفت با

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام‌وسی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

معتزله و مقاومت در روزهای سرکوبی اهل حدیث، گرامی داشته شد و مورد حمایت و توجه خلیفه قرار گرفت. (الاهوانی، ۱۳۶۲، ۶۲/۱) متوکل به تدریج کسانی که در عصر خلفای سه‌گانه پیشین اکثر مسندهای مهم دیوانی قضایی و فقهی را به دست گرفته بودند بر کنار کرد و پس از آن که پایه‌های اقتدار خود را استوار ساخت در سال (۲۳۷ق) طی فرمانی به تقابل قاطعانه با اعتزال پرداخت و از طرف اهل سنت و حدیث مفتخر به لقب «محبی السنه؛ احیا کننده سنت» شد. (سبکی، ۱۳۲۴ق، ۲۱۶/۱-۲۱۵)

پیشینه سیاست همسازگری مذهبی و یک‌سویه‌نگری فکری در ایران اسلامی

با به قدرت رسیدن محمود غزنوی (۳۸۷-۴۲۱ق) در شرق عالم اسلام، سیاست همسازگری فکری و مذهبی در این بخش از قلمرو اسلامی هم - با حدود دو قرن تأخیر نسبت به مرکز خلافت - آغاز گردید. اگر چه سلاطین ترک غزنوی، در اداره حکومت اعتنای چندانی به منویات دستگاه خلافت بغداد نداشتند؛ اما از بعد فکری و اعتقادی همراه و پشتیبان مذهب رسمی عباسیان باقی ماندند و با تعصب و جزم اندیشی برآمده از خوی صحراگردیشان، با شدت و حدت هر چه تمامتر به سرکوبی دگراندیشان مشغول گردیدند و بر دوران فرهنگی سامانیان و راسیونالیسم روزگار آل بویه نقطه پایان گذاشتند.

محمود غزنوی، از نخستین سلاطین اسلامی بود که در حمایت از مذهب حنفی و اهل حدیث؛ دستگاه تفتیش عقاید برپا ساخت. دامنه سختگیری وی چنان وسیع بود که از صحت مذهب هر مسافر و تازه‌واردی تحقیق به عمل می‌آمد. (غبار، میرمحمدغلام، ۱۳۵۲، ۲۱۷/۱ و ۲۱۶) وی پس از غلبه بر آل بویه و فتح ری بسیاری از اهالی این شهر را به اتهام باطنی‌گری و رافضی‌گری به فجیع‌ترین شکل به قتل رسانید و فرمان به غارت اموالشان داد. (ابن کثیر، ۱۹۹۸م، ۲۶/۱۲) و «بفرمود تا کسانی را که بدان متهم بودند حاضر کردند و سنگریز کردند و بسیار کس از اهل آن مذهب را کشت و بعضی را بست و به سوی خراسان فرستاد و تا

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام‌وسی ویکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

مردند در قلعه‌ها و حبس‌های او بودند.» (گردیزی، ۱۳۶۳، ۷۲) وی هم چنین فرمان داد تا «روی علمای رفض سیاه بگردن و منبرها بشکستن و از مجلس داشتنشان منع کردن و هر وقت جمعی را می‌آوردند، دستارها در گردن کرده که این‌ها دست در نماز فرو گذاشته و بر مرده پنج تکبیر کرده اند.» (قزوینی رازی، ۱۳۵۸، ۴۲) اقدامات محمود چنان کار را بر شیعیان و معتزلیان سخت کرد که هر عالمی از اهل سنت جرأت می‌یافت علیه آنان فرمانی داده و باعث قتل و جرح آنها و ویرانی مساجدشان شود. (جعفریان، ۱۳۷۵، ۳۲۷/۲) حمیت وی در هدم و سرکوبی نحله‌های فکری رقیب و استقرار همسازگری مذهبی، فکری به گونه‌ای بود که «اگر بشنیدی که در اقصای مغرب بددینی و یا بدمذهبی هست چندان سعی کردی تا او را بگرفتندی ... و در عهد او زیادت از پنجاه هزار بددین و زندیق را بردار کردند.» (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳، ۶۷)

به پاس همین سیاست‌ها بود که سلطان محمود از سوی دستگاه خلافت به «یمین الدوله و امین المله» و سپس «نظام الدین و کهنه المسلمین» ملقب شد (همان، ۶۰) و حافظ شریعت مصطفی (صلی الله علیه وآله وسلم) و صاحب کشف و کرامات و مستجاب الدعوه معرفی گردید. (همان، ۶۷)

اما راهبرد سخت‌گیرانه محمود که بیشتر بر پایه حذف فیزیکی مخالفان استوار بود به هیچ وجه به نتایج مورد نظر منتهی نشد و تنها به انشقاق بیشتر بین مذاهب و جریان‌های مختلف فکری انجامید. به سبب همین اختلافات «جنگ سنی و رافضی و نیز معتزلی و اشعری، پیکار کرامی و مشبهی با معتقدان تنزیه، که به صورت‌های مختلف و نام‌های گوناگون جلوه‌گر می‌شد چه مقدار بی‌گناهان را به کشتن داد و چه مایه‌خاندان‌ها را بر باد فنا سپرد.» (اسرار توحید، ۱۳۷۳، مقدمه مصحح، ۱۳۱)

همسازگری فکری و مذهبی در عصر سلجوقیان

با پیروزی ترکمانان سلجوقی در دندانقان (۴۳۱ق) فصل جدیدی از یک سویه‌نگری فکری و همسازگری اعتقادی در جامعه ایرانی، اسلامی گشوده شد.

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

آل سلجوق ضمن ادامه همان راهبرد سخت گیرانه عصر غزنوی، برنامه ای به مراتب فراگیرتر در تقابل با تکثرگرایی فکری، اعتقادی در جامعه مسلمانان به مرحله اجرا گذاشتند. حاکمان سلجوقی اولاً با یکپارچه سازی شرق عالم اسلام زیر فرمان یک حاکم و یک اندیشه فکری، اعتقادی و همچنین با از میان بردن حکومت های مستقل محلی - که از مراکز عمده تولید علم و ادب محسوب می شدند - لطمه شدیدی به فرهنگ و تمدن اسلامی وارد ساختند. (فشاهی، ۱۳۵۴، ۲۳) و ثانیاً دستگاه دیوانسالاری سلجوقی - بخصوص در عصر وزارت خواجه نظام الملک و با تأسیس مدارس نظامیه - سیاست همسازگری را نهادینه کرده و با ساختارسازی عرصه جدیدی از مبارزه تئوریک بر علیه خردگرایان گشودند.

خواجه نظام الملک با استفاده از قلمرو وسیع تحت امر و صرف منابع مالی فراوان، آمال و آرزوهای خلفا، فقها و سلاطین اهل سنت در تحمیل همسازگری فکری و اعتقادی و حذف صدای مخالف - عمدتاً شیعی - را یک گام به جلو برد و با تأسیس نظامیه ها، سازمانی راهبردی، مرکزی نظریه پرداز و مکانی برای تربیت و آموزش کادر متخصص و وفادار به اندیشه های فقهی، کلامی مورد نظر احداث کرد. اقدامی که صرف نظر از میزان توفیق آن، بدون شک تلاشی برنامه ریزی شده و با توجه به گستردگی و میزان سرمایه گذاری مالی و معنوی اش بی سابقه بود.

حکومت طغرل؛ عصر وزارت عمیدالملک الکندری

پس از استقرار حکومت سلجوقی، عمیدالملک الکندری، عهده دار مسند وزارت گردید. وی که حنفی مذهبی متعصب بود (بنداری، ۱۳۵۶، ۳۶) سیاست همسازگری را به نفع حنفی مذهب در پیش گرفت. عمید الملک با عموم شیعیان و هم چنین پیروان مذهب شافعی و طریقه اشعری دشمنی تمام داشت و با تکیه بر حنفی مذهب بودن سلطان سلجوقی موفق به اخذ فرمانی گردید که بر مبنای آن اجازه داده می شد «روافض و اشاعره [ای شافعی] را بر منابر خراسان لعن کنند. این اقدام علاوه بر آن که آتش فتنه بین مذاهب را بار دیگر شعله ور ساخت؛ باعث برکناری فقها و علمای بزرگی چون ابوالمعالی جوینی و امام قشیری و امثال آن ها از درس و

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

خطابه شد» و هم چنین «ابوسهل بن موفق، امام الحرمین و رئیس فراتی مأمور به نفی بلد شدند.» (ابوالفداء، ۱۳۶۶ق، ۱۸۴-۱۸۲ و همایی، ۱۳۸۷، ۴۴-۴۳) چنان که پیداست الکندری حلقه یک سویه نگری را حتی تنگ تر از عصر غزنوی ساخته و دامنه سرکوبی و فشار را به درون مذاهب چهارگانه اهل سنت و جماعت کشانید. اقدامی که باعث گردید چنان درگیری های درون فرقه ای اهل سنت با یکدیگر بالا بگیرد که نوبت به نزاع شیعیان و سنیان نرسد. (مقدسی، ۱۳۶۱، ۳۲۸) آنچه از سیاست سرکوبگرانه وی حاصل شد جز درگیری های فرقه ای و "شهر - جنگ" های متعدد مذهبی و ریشه دارتر کردن شکاف و تشتت آرای مسلمین نبود. (ابن مسکویه، ۱۳۷۶، ۳۷۱/۶-۳۶۵).

دوران وزارت نظام الملک؛ تلاش برای نهادینه کردن همسازگری فکری و مذهبی

در میان این چندگانگی آراء فکری و مذهبی و در حالی که الکندری وزیر با حمایت متعصبانه از حنفی مذهب و سرکوبی و تحقیر شافعیان، اشعریان و شیعیان، آنها را در موضع ضعف قرار داده بود و از سوی دیگر خطر رو به رشد فاطمیان و صباحیان غیر قابل اغماض می نمود؛ خواجه نظام الملک طوسی وزارت دیوان آلب ارسلان را به دست گرفت.

نکته ای که باید به آن توجه داشت این که در درون دولت سلجوقی، همواره مذاهب حنفی و شافعی به عنوان دو جریان رقیب حضور داشتند. جناح حنفی با توجه به حنفی مذهب بودن سلاطین سلجوقی، اکثریت ترکان و هم چنین الکندری وزیر؛ در ابتدا قدرت را در دست گرفت اما وزارت خواجه نظام الملک و سقوط الکندری، در واقع موهبتی غیر منتظره برای جناح رو به زوال شافعی در حاکمیت سلجوقی بود. اما چالش مهم خواجه نظام الملک این بود که وی به عنوان یک شافعی اشعری مبارزه با حنفی مذهب را جزئی از سیاست خود می دانست. (زرین کوب، ۱۳۸۱، ۴۹) در حالیکه مخدومان ترکمان وی حنفی مذهب بودند. خواجه خود در سیاست نامه از ترس و واهمه اش از اقدام غیرقابل پیش بینی آلب ارسلان

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

در قبال شافعیان سخن گفته و به خاطر همین دل نگرانی همواره مصححت دیده است که در کنار مذهب شافعی از مذهب حنفی نیز - علی رغم میل باطنی - به عنوان مذهب حقه نام برد. (نظام الملک، ۱۳۷۲، ۲۳۴ و ۱۲۹)

هر چند درایت و حسن تدبیر وی باعث می شد که سلاطین سلجوقی چشم بر روی این اختلاف مذهبی ببندند اما وی هیچ گاه به طور کامل از سوی رقیبان حنفی مذهب درباری در امان نماند و همواره در معرض اتهام و طعن آنان قرار داشت و از این حیث می توان گفت بر خلاف آن چه غالباً تصور می شود وی قدرت بلامعارض امپراطوری سلجوقی نبود.

به هر ترتیب نظام الملک در دوران وزارتش و در مسیر همسازگری فکری و مذهبی دو راهکار عمده و همزمان را در پیش گرفت:

۱- سیاست اعمال فشار، سرکوب و حذف فیزیکی را به شدیدترین شکل ممکن و با توسل به انواع تهمت های فکری و اعتقادی و با تأسی از سلطان آرمانیس - محمود غزنوی - اعمال کرد.

۲- همزمان با اعمال زور، با تأسیس مدارس نظامیه و ساختارسازی، به تولید نظریه و تحکیم پشتوانه فکری و کلامی اندیشه مطلوب خود - شافعی، اشعری - پرداخت. تا ضمن تربیت نیروی متخصص و وفادار؛ مناصب اصلی سیاسی، فرهنگی و قضایی را به کنترل درآورده و با استفاده از سازمانی پویا و نظام مند، همسازگری فکری، عقیدتی مورد نظرش را به مرحله اجرا گذارد.

خواجه در اجرای راهبرد اول خود، لعن بر اشاعره و شافعیه را با دستگیری و قتل عمیدالملک الکندری وزیر در سال (۴۵۶ق) ممنوع اعلام کرد و شافعیان تبعیدی - از جمله امام الحرمین جوینی - را با احترام تمام به نیشابور فراخواند و وی را صاحب تولیت و کرسی تدریس و خطابه مدرسه نیشابور ساخت. (ابن خلکان، بی تا، ۳۴۲/۲) وی هم چنین مبارزه ای همه جانبه با تمام فرق شیعه در پیش گرفت. خواجه متعصبانه عقیده داشت که «از هفتاد و دو فرقه طایفه اسلام هیچ یک را ملحد نشاید خواند و لعنت نشاید کرد الا رافضی که ایشان اهل قبله ما نیستند.»

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام‌وسی ویکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

(راوندی، ۱۳۶۴، ۳۹۴) وی با در ردیف گبر و ترسا قرار دادن اهل تشیع (نظام الملک، ۱۳۷۲، ۲۱۵) و با ذکر احادیثی از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و ارتباط دادن آن به شیعیان، آنان را مهدورالدم معرفی می‌کرد. (همان، ۲۱۹) نظام الملک عقیده داشت شیعیان «به قول دعوی شیعت کنند و قوت و مدد ایشان بیشتر از روافض و خرمدینان باشد و هر چه ممکن گردد از شر و فساد و قتل و بدعت هیچ باقی نگذارند. به قول دعوی مسلمانی می‌کنند و لیکن به معنی فعل کافران دارند. باطن ایشان بر خلاف ظاهر باشد و قول بر خلاف عمل. و دین محمد را علیه السلام هیچ دشمنی بتر از ایشان نیست و ملک خداوند را هیچ خصمی از ایشان شوم تر و بنفرین تر نیست.» (همان، ۲۵۵) از همین دیدگاه بود که وی، سلطان محمود غزنوی را به خاطر نوع رفتارش با رقیبان و دگر اندیشان مذهبی - بخصوص شیعیان - می‌ستود و او را همواره نمونه یک سلطان آرمانی مسلمان معرفی می‌کرد. (همان، ۷۶ و ۸۶ و ۱۰۱ و ۱۰۵ و ۱۲۹ و ۱۴۵) و در پیروی از سیاست های محمودی بود که از هر فرصتی برای تحقیر شیعیان استفاده می‌شد. «... نظام الملک از سرعقیدت این ها [شیعیان] آگاه بود همه را خوار و مهین داشتی و در ری هر که دعوی دانشمندی از این ها کردی... همه را بفرمود تا بر منبرها بردند، سرها برهنه کرده و بی حرمتی و استخفاف می‌کردند برایشان و می‌گفتند: شما دشمنان دینید و سابقان اسلام را لعنت می‌کنید و شعارتان شعار ملحدان است.» (قزوینی رازی، ۱۳۵۸، ۱۴۲-۱۴۱)

تأسیس مدارس نظامیه؛ ساختارسازی برای نهادینه کردن همسازگری

فکری، مذهبی

خواجه به فراست دریافته بود که سیاست حذف فیزیکی و اعمال فشار عربان به تنهایی باعث تغییر اوضاع به نفع تفکر شافعی - اشعری نخواهد شد. به همین سبب سعی کرد با تأسیس مدارس نظامیه به تلاش خود، عمق، غنا و ماندگاری بیشتری بخشد.

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام‌وسی ویکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

اگر چه خواجه نظام الملک نه از لحاظ تلاش برای همسازگری فکری، مذهبی و نه از باب تأسیس مدارس، اولین در تاریخ اسلام شمرده نمی شود؛ اما نوع به کارگیری این سیاست و وسعت و میدان عمل خواجه بسیار گسترده تر از پیشینیان بود. نکته جالب این که خواجه در تأسیس مدارس و دستور کار آن نیز از الگوی سلطان محمود پیروی می کرد. مؤلف تاریخ بیهق در مورد سابقه تأسیس مدارس در عهد غزنوی و نوع برخورد محمود با آن پدیده می نویسد: «... خواجه ابوالقاسم چهار مدرسه در قصبه [بیهق] بنا کرد، چهار طایفه را [شافعی، مالکی، حنفی، حنبلی] صاحب برید این حال به سلطان محمود انهاء کرد. سلطان در سال (۴۱۴ق) او را به غزنی احضار نمود. چون به حضرت غزنی رسید سلطان عتاب کرد که چرا یک مذهب را که معتقد تو است نصرت نکنی و ائمه آن طایفه را مدرسه بنا ننهی؟ جمله طوایف را چون یک شخص مدرسه سازد و تربیت کند بر خلاف معتقد خویش کاری کرده باشد و هر که بر خلاف معتقد خویش کاری کند ریا بود نه تقرب به حق تعالی. پس شفعا مراسم شفاعت اقامت کردند خلاص یافت.» (ابن فندق، ۱۳۶۱، ۱۹۵-۱۹۴)

به هر حال خواجه نظام الملک در سفری به نیشابور موفق شد نظر موافق آلب ارسلان سلجوقی را برای تأسیس مدارس نظامیه به دست آورد. او در اهمیت به دست آوردن حمایت علما و تأسیس مدارس به سلطان گفت: «اینها علماند و ایشان بهترین آدمیانند از بهر آن که ترک لذات دنیای فانی کرده اند و روی به کسب فضایل و کمال نفوس آورده اند... اگر اجازت بود در هر شهری موضعی بنا نهند که آن جماعت در آن بنشینند و از برای ایشان وظیفه مقرر کنند تا ایشان به فراغت به تحصیل مشغول توانند بود و دعای دوام دولت سلطان گویند.» (حافظ ابرو، نسخه خطی، ۱۷۷ به نقل از کسای، ۱۳۶۳، ۶۹) با موافقت سلطان و به تدریج مدارس نظامیه در شهرهای مختلف تأسیس شد. ظاهراً یازده مدرسه در نیشابور، بغداد، اصفهان، آمل طبرستان، بصره، بلخ، جزیره ابن عمر، خرگردخواف، مرو، موصل و

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

هرات ساخته شد. البته مدارس هم در بیت المقدس، حلب، دمشق، خوارزم و قونیه وجود داشت که غالباً افرادی جز خواجه آن ها را ساخته بودند. (کسایی، ۱۳۶۳، ۷۱) البته نظام الملک از ابتدا با مخالفت جریان رقیب در دربار مواجه بود و وقتی در عصر ملکشاه اعتراضات نسبت به سیاست های حاکم بر مدارس و هزینه های هنگفت آن به اوج رسید و بودجه مدارس با هزینه برپا کردن یک لشکر نظامی مقایسه شد خواجه در مقام دفاع از اهمیت وجودی مدارس و خطاب به ملکشاه .

گفت: «ای پسر... تو جوانی ترکی ... و به لذات خویش مشغولی و در شهوات خویش غرقه شده ای و آنچه از کارهای تو به سوی خدا می برند همه گناهان است و قشون تو نیز چنین اند و به مستی و بازی سرگرم شده و به ساز و آواز دل داده اند ولی من برای تو سپاهی ساخته ام که در سایه احسان تو شب ها بیدارند و در برابر پروردگارشان صف کشیده اند و دستهای خود را به دعا برداشته اند و بقای تو و سپاه تو به انفاس ایشان بسته است و هم به برکت وجود آنهاست که باران بر زمین می آید و مردم روزی می خورند.» (سبکی، ۱۳۲۴ق، ۳۲۶/۴ و ۳۲۵)

خواجه برای طلاب این مدارس «مقرری و مدد معاش» تعیین کرد و اگر چه این پرداختی امری بی سابقه نبود وی آن را وسعت بخشید و به کمال رساند. وی هم چنین به جلال و جبروت و مقام و منزلت مدرسان این مدارس افزود. کار به جایی رسید که برخی فقیهان که صاحب کرسی تدریس نظامیه ها بودند - مثل فرمانروایان - جامه ابریشمی به تن و انگشتری زرین به دست داشتند ... البته این ها اگر چه در چشم عامه هیبت و جلوه ای داشت بی شک نزد خاصه منفور بود... به علاوه هوشمندان شهر این حشمت و شکوه فقیهان و عالمان دین را نشانه ای از انحطاط علم می شمردند.» (زرین کوب، ۱۳۸۱، ۵۳)

شیوه آموزش در نظامیه ها

آن چه از مطالعه شرایط و ضوابط حاکم بر ساختار آموزشی مدارس نظامیه به دست می آید نشان می دهد که توجه این مدارس تنها بر علوم و معارف مذهبی و آنها در چارچوب فرهنگ و معارف برآمده از فقه و نگرش شافعی بوده است. در واقع «مدارس

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

نظامیه در شمار آن دسته از مراکز علمی نبود که نوابغ بشری را از هر نژاد و ملیتی در خدمت به علم به سوی خود جذب نماید. بلکه با اعمال محدودیت های علمی و مذهبی و نادیده گرفتن بسیاری از رشته های دانش بشری و حذف دانشمندان و دانش پژوهان غیرشافعی، پیشرفت علوم و اندیشه های آزاد را در مسیر رکود و انحطاط قرار داد و عواملی را که باعث پیدایش تحرک نیروی ابداع و ابتکار شده بود تا حدود زیادی از بین برد و توجه دانشمندان را به شیوه سنت گرایی و تقلید و شرح و تحشیه یا تفسیر بر آثار پیشینیان معطوف ساخت.» (کسای، ۱۳۶۳، ۱۶ و کلوزنر، ۱۳۶۳، ۸۱) در حقیقت این مدارس به شیوه ای نظام مند در پی تضمین پیروزی اصحاب حدیث و سنت بر اهل اعتزال و فرق مختلف شیعه بود. (اشپولر، ۱۳۶۹، ۲۸۰/۱) اعمال سیاست هم سازگری فکری، مذهبی چنان جدی بود که مطالعه کتب علمی و خاصه فلسفه جداً ممنوع بود و کسی یارای آن نداشت در [مدارس] ... به تعلیم و تعلم علوم اوایل اشتغال ورزد و حرفی از فلسفه و هندسه و نجوم به میان آورد. (صفا، ۱۳۸۸، ۱۷۶-۱۵۷)

شرایط تدریس در نظامیه

در انتخاب مدرسین نظامیه ها، شرایطی دشوار رعایت می شد؛ تا طبق ایده آل های تعریف شده خواهی، بهترین و مناسب ترین افراد گزینش شده، سیاست های آموزشی مورد نظر در بهترین و بالاترین سطوح به مرحله اجرا گذاشته شود. نظام الملک تا زنده بود در امر نصب و عزل مدرّسان و متولیان و هم چنین در امور جاری مدرّس دخالت مستقیم داشت. (ابن اثیر، ۱۳۵۰، ۷۴/۹) اما شرط مهم و تعیین کننده اعتقاد و التزام به مذهب شافعی بود. (ابن جوزی، ۱۳۷۵، ق، ۶۶/۹)

چه بسیار دانشمندانی که از هر جهت شایستگی تدریس در این مدرسه عالی را داشتند و تنها به سبب شافعی نبودن از تدریس محروم شدند و چه بسیار مدرّسانی که در حین تدریس از نظر مذهبی مورد سوءظن و تعقیب قرار گرفتند و از ادامه کارشان در نظامیه ها جلوگیری شد.

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام‌وسی ویکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

فصیحی استرآبادی (م. ۵۱۶ق) مدرس ادب در نظامیه، تنها به این خاطر از تدریس و نان و مسکن در مدرسه محروم گردید که به تشیع اقرار داشت. (یاقوت حموی، بی تا، ۴۱۵/۵)

جالبتر آن که دانشمند برجسته ای چون کیهان‌شناسی به این خاطر از تدریس در نظامیه بازداشته و زندانی شد که اسمش به القاب اسماعیلیان شباهت داشت. این امر دستاویز دشمنان وی شد و سرانجام وی را گرفتار و به حبس انفرادی محکوم کردند و تا عده ای از فقها و قضات پاکیزه مذهب او را شفاعت و بر پاکی مذهبش گواهی ندادند آزاد نگردید. (سبکی، ۱۳۲۴ق، ۲۳۳/۷)

البته این شرط مذهب؛ همان طور که ثابت قدمان بر اعتقاد را از تدریس محروم می کرد و بهانه ای برای اتهام زدن و حذف رقیب بود، برای گروهی جاه طلب هم فرصتی فراهم کرد تا با تغییر مذهب و با تظاهر به مذهب شافعی، تدریس در نظامیه را به دست آورند و این شاید یکی از ترفندهای متعدد خواجه برای به کنترل درآوردن و یکدست کردن علمای جویای نام و نان و همه گیر کردن مذهب شافعی در بین فقها و طلاب بود.

احمدبن علی بن برهان (م. ۵۱۸ق) که ابتدا مذهب حنبلی داشت برای احراز مقام تدریس در نظامیه به مذهب شافعی درآمد. (ابن جوزی، ۱۳۵۷ق، ۲۵۰/۹) و یا ابوبکر ضریری نحوی (م. ۶۱۹ق) ابتدا مذهب حنبلی داشت سپس در فقه حنفی تحصیل کرد و سرانجام چون دانست شرط تصدی گری تدریس نظامیه پیروی از طریقه شافعی است بدان مذهب گرایید. (یافعی، ۱۳۳۸ق، ۲۴/۳) نکته غیرقابل چشم پوشی این که، علی رغم تمام سختگیری های اخلاقی و علمی و به دلیل منحصر به فرد بودن امتیازات این مدارس، به هر حال شیوع نوعی فساد و رابطه ناصواب برای به دست آوردن کرسی تدریس، دور از واقعیت نبود. چنان که ابومحمد عبدالرحمن حسین طبرسی (م. ۵۰۱ق). برای احراز کرسی تدریس آن قدر رشوه داد که می توانست با آن مبلغ یک مدرسه کامل بسازد. (سبکی، ۱۳۲۴ق، ۱۴۷/۷) و به خاطر امتیازات فراوان این مدارس بود که فصیحی -

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام‌وسی ویکم اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۴

دانشمند شیعه اخراجی - در واپسین لحظات حضورش در نظامیه، طلاب را این گونه نصیحت کرد: «بر شماست که رعایت مقررات مدرسه را بنمایید چون من هم اکنون در شرایطی هستم که خانه ام کرایه ای و نانم خریدنی است.» (یاقوت حموی، بی تا، ۴۱۵/۵)

نتایج و پیامدهای مدارس نظامیه

۱- گسترش اختلافات مذهبی

چنان که ذکر گردید یکی از مهم ترین آرزوهای خواجه و همفکران پیشین وی همسان سازی اعتقادی جامعه بود. خواجه هم از دیدگاه یک دولتمرد و هم از نگاه یک سنی شافعی متعصب به این همسان سازی علاقه داشت. چون هم اختلافات مذهبی را به سود مذهب مطلوب وی از بین می برد و هم از میان رفتن این اختلافات کار حکمرانی را تسهیل می کرد. اما تأسیس مدارس نظامیه و اعمال سیاست های سازماندهی شده و نهادمند خواجه در جهت ایجاد این همسازگری؛ نتایج متفاوتی را در پی داشت.

هر چند فارغ التحصیلان نظامیه ها همه از بزرگان مذهب شافعی گردیده و به مناصب رفیع قضاوت و تدریس دست یافتند. (شبانکاره ای، ۱۳۶۳، ۲۷۰) و به گفته ابواسحاق شیرازی - مدرس شهیر نظامیه بغداد - «از عراق تا خراسان، در هر شهر و بلده ای، پیشوا و یا مدرس یا قاضی یا واعظ آن جا از اهل نظامیه بود.» (سبکی، ۱۳۲۴ق، ۳۸۷/۳) اما این همه نه تنها اختلافات و تشنت عمیق آرا و عقاید مذهبی را در جوامع بزرگ و کوچک از بین نبرد بلکه بر شدت و دامنه آن نیز افزود. این که مدرسان و واعظان نظامیه ها با تکیه بر حمایت حکومتی در ارائه نظرات خود و تحقیر و تکذیب مخالفان هیچ حد و مرزی نمی شناختند؛ باعث بروز فتنه و «شهر-جنگ» های متعدد گردید و نه تنها شرایط را به نفع همسازگری مذهبی مطلوب خواجه و همفکرانش تغییر نداد بلکه شدت انشقاق و دشمنی ها را گسترده تر کرد. ابوالقاسم بکری مغربی واعظ (م. ۴۷۶ق) که از پیروان مذهب اشعری و از نزدیکان نظام الملک بود در سال (۴۷۵ق) از طرف وی در نظامیه بغداد به وعظ

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام‌وسی ویکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

نشست. او طی این مجالس به ذکر معایب حنابله پرداخت و پیروان این مذهب را به تجسیم متهم ساخت که این امر باعث بروز فتنه و زد و خورد بین اصحاب وی و حنبلی‌ها گردید. (ابن اثیر، ۱۳۵۰، ۱۳۱/۸)

ابونصر قسیری (م. ۵۱۴ق) - از شاگردان امام الحرمین جوینی در نظامیه نیشابور - در سال (۴۹۶ ق) در سر راه خود در سفر به حج - در بغداد - به وعظ پرداخت و در دفاع از اشعری مذهبیان و ابطال عقاید حنابله سخن گفت. در نتیجه بین اصحاب وی و حنبلی‌ها فتنه‌ای عظیم بروز کرد و حنابله به بازار حمله بردند و جماعتی از هر دو گروه به قتل رسیدند. (ابن اثیر، همان، ۱۲۸/۸ و ابن جوزی، ۱۳۵۷ق، ۲۲۰/۹) ابوالخیر رضی الدین قزوینی (م. ۵۹۰ ق) - از مدرسان و وعاظ مشهور نظامیه - در روز عاشورا، از لعن یزید خودداری کرد و او را امامی مجتهد خواند که این امر باعث خروش شیعیان گردید که به وی حمله کردند و مجبور شد مخفیانه از شهر بگریزد. (ابن کثیر، ۱۹۹۸م، ۱۹/۱۳)

گویی واعظان جز صحبت علیه دیگر مذاهب و ابطال اندیشه دیگران، اشتغال دیگری نداشتند و مجالس مذهبی به عرصه زورآزمایی کلامی و سپس فیزیکی معارضان مذهبی تبدیل شده بود.

در اصفهان موضع‌گیری‌ها و جانبداری‌های مذهبی دو خاندان مشهور آل خجد و آل صاعد - که به ترتیب زعامت شافعیان و حنفیان شهر را در دست داشتند - به طور مستمر این شهر را دچار فتنه‌های اجتماعی و «شهر-جنگ»‌های مذهبی می‌کرد. خاندان خجندی که از سوی خواجه نظام الملک و برای تقویت موقعیت شافعیان به اصفهان دعوت شده بودند (ابن اثیر، ۱۳۵۰، ۳۶۶/۱۰ و سبکی، ۱۳۲۴ق، ۱۲۴/۴) با خاندان صاعدی «منافست و رقابت» داشتند. این قبیل رقابت‌ها غالباً به قتل و غارت در میان پیروان می‌انجامید و هر بار یکی از محلات اصفهان را طعمه ویرانی می‌کرد. (عوفی، ۱۳۷۰، ۶۱۲ و نسوی، ۱۳۶۵، ۳۴۱) علاوه بر این درگیری‌های معمول، جدال و رقابت بین هر یک از آن‌ها و شیعیان نیز در جریان بود. ابوالقاسم مسعودبن محمد خجندی چنان بر ضد شیعیان باطنی اصفهان

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام‌وسی‌ویکم اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۴

تعصب نشان داد که به دستور او خرمن آتش برافروختند و هر کس که به تهمت باطنی گرفتار می‌شد در آتش می‌سوختند. (ابن اثیر، ۱۳۵۰، ۱۰/۳۱۵) و از این جهت به «مالک دوزخ» معروف گردید. (همایی، ۱۲۵، ۱۳۸۷)

کار اتهام زنی به حربه ای برای از میان بردن هر گونه مخالف و دشمنی و مصادره هر صاحب مکننتی تبدیل شده بود و در بالاترین سطوح حکومتی نیز از آن استفاده می‌شد. کار به جایی رسید که خود نظام الملک هم از این گونه تعرضات بر کنار نماند و به سبب انگشتی که به اتفاق در دست راستش دیده شده بود به رافضی‌گری متهم شد و برای فرار از عواقب چنین اتهامی مجبور شد سی هزار دینار رشوه پرداخت نماید. (نظام الملک، ۱۳۷۲، ۱۳۱)

این اوضاع با مرگ خواجه نظام الملک وخیم تر هم شد. با مرگ خواجه، شافعیان حمایت حکومتی را از دست دادند و بار دیگر مورد فشار و اذیت قرار گرفتند. به گزارش راوندی، پس از مرگ نظام الملک «سلاطین آل سلجوق... اگر در همه جهان منصبی از مناصب جز اصحاب ابوحنیفه کسی داشتی به زخم شمشیر بیرون کردند و به اصحاب امام مقرر داشتی... چنان که سلطان محمد... چون مسجد جامع اصفهان، نظام الملک به سبب تعصب بر اصحاب شافعی مقرر داشت سرها بفرمود بریدن و لشکر بفرستاد تا قاضی القضاة، صدر صدور رکن الدین [صاعدین مسعود] اقر الله عین الدین و الاسلام بمکانه در آن مسجد خطبه کرد و چون بشارت بدان حضرت رسید که نماز کردند کلاه برانداخت و نشاط کرد و صلاه و صدقات داد. (راوندی، ۱۳۶۴، ۱۸)

سلطان مسعود نیز در حمایت از اهل اعتزال نسبت به مجبره و مشبهه - دو شعبه از شعبات مذهب شافعی و طریقه اشاعره - سختگیری‌های زیادی داشت. وی در اصفهان، قزوین و ری علمای آن فرق را تحت فشار قرار داده و با حبس و شکنجه به ترک عقیده وادارکرد و تعدادی از عوام الناس که بر مذهب خود پافشاری می‌کردند و نسبت به معتزله دشمنی می‌ورزیدند به قتل رسانید. (صفا، ۲، ۱۳۶۴/۱۵۱)

«حتی در دوران خطرناکی مثل فتنه غزان (۵۴۸ ق) در نیشابور هر شب فرقه ای از

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

محلّه ای به محلّه ای دیگر حمله می کردند و خانمان مخالفان را به آتش می کشیدند. وقایع مشابهی در شیراز در میان حنفیان و شافعیان و در ری میان هر دوی آنان و شیعیان و میان همه آنان و اسماعیلیان اتفاق افتاد. در این مجادلات خشونت آمیز تمامی گروه های متخاصم از زبان بی احترامی و ناسزاگویی استفاده کرده، حقایق را تحریف می کردند.» (بوئل، ۱۳۸۰، ۲۷۳/۵) رویدادهای دلخراشی که اگر چه توسط خواجه نظام الملک ایجاد نشد، اما تا حدود زیادی تحت تأثیر سیاست های مذهبی وی و اثرات سوء مذهبی، اجتماعی نظامیه ها تشدید گردید. هم چنین دور از واقعیت نیست اگر یکی از دلایل کامیابی حسن صباح در تشکیل سلطنت الموت و اشاعه نفوذ اسماعیلیه، همین کشمکش های فرساینده اهل سنت حاکم - شافعی، حنفی - تصور شود. (فروزانفر، ۱۳۵۴، ۲۵۵) نکته ای که حداقل در وادی نظر به هیچ روی مورد انتظار و خواست خواجه و همفکرانش نبود.

۲- زوال تفکر عقل گرا

اگر چه یکی از مهم ترین مأموریت های مدارس نظامیه در همسازگری مذهبی جامعه بی توفیق و ناکام ماند. اما این مدارس در اعمال یک سوپه نگری فکری و به حاشیه راندن تفکر خردگرا چندان هم ناموفق نبودند.

گسترش اختلافات مذهبی و عمق گرفتن این گونه مشاجرات و ایجاد فتنه ها و «شهر-جنگ» های عقیدتی، اگر چه نشان از شکست کامل سیاست همسازگری مذهبی داشت اما همزمان همین اتفاقات به راهبرد دوم خواجه یعنی غلبه یک سوپه نگری فکری بر تکثرگرایی و پلورالیسم عقلی کمک می کرد. به عبارت دیگر هر چه میزان ناامنی حاصل از اختلافات و تفرّق های مذهبی افزایش می یافت و هر چه در این گونه مباحث، غلبه تعصب و عوام زدگی بر تفکر و نخبه محوری شدت می گرفت، شانس بقای اندیشه های خردگرا ناچیزتر می شد. معمولاً گسترش دانش و اعتلای تمدن در فضای حاکمیت تعصب مذهبی و ناامنی فکری امکان پذیر نیست و این عوامل به تنهایی می تواند زمینه انحطاط و ایستایی هر تمدنی را فراهم آورد. اما آن چه این انحطاط را نهادینه کرد و امکان تولد دوباره آزاداندیشی و تعقل را - در

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

صورت ایجاد امنیت و آرامش اجتماعی - از میان برد، تلاش سازماندهی شده و ائتلاف تئوریزه شده علمای دین، نخبگان سیاسی، سلاطین و خلفا علیه نحله های خردگرا و دگراندیشان فکری بود. از این حیث مدارس نظامیه نقشی در خور بر عهده گرفته و تا حدود زیادی در انجام وظایف محوله کامیاب شدند. این مدارس در ادامه روند تقابل با تکثرگرایی فکری به عنوان یک نهاد نظریه پرداز، نقش اتاق فکر کنش گران مذهبی مخالف با خردگرایی را به خوبی ایفا کرد و مقابله با علوم عقلی را - که از زمان تولد خردگرایی معتزلی به تدریج رو به گسترش بود - قدرتی مضاعف بخشید. باید اذعان داشت که از این نظر خواجه نظام الملک تا حد زیادی به خواست خود در همسان سازی فکری و غلبه تقلید بر اجتهاد و انزوای اندیشه گران در مقابل اخباریان دست یافت.

امام محمد غزالی؛ سنبل تقابل نظامیه ها با خردگرایی و تکثرگرایی در

حوزه اندیشه

اما سنبل تقابل با اندیشه های خردگرا و شاید برجسته ترین دشمن علوم عقلی در عصر نظامیه ها امام محمد غزالی (م. ۵۰۵ق) بود. وی از بزرگ ترین فقها و علمای عصر خویش بود که بیشتر و مؤثرتر از هر کس دیگری با آزاداندیشی و گسترش اندیشه بر پایه تعقل، استدلال و اجتهاد ستیز کرد و همسازگری و یک سویه نگری فکری را جانی تازه بخشید.

او که به گفته خودش «چهل سال در دریای علوم غواصی کرد تا به جایی رسید که سخن وی از اندازه فهم بیشتر اهل زمانه در گذشته بود.» (غزالی، ۹، ۱۳۳۳ به نقل از حائری، ۱۳۱، ۱۳۸۰) تمام دانش و توان فقهی و کلامی خود را صرف تقابل و نابودی اندیشه های خردگرا کرد. هر چند به عقیده برخی پژوهشگران، تقابل سهمگین غزالی با فلسفه و علوم طبیعی نه به خاطر خردستیزی، که به دلیل ترس وی از هرج و مرج فکریست که به اعتقاد وی جامعه مسلمین را تهدید می کرده است. (زیبا کلام، ۱۳۷۴، ۲۶۶) باید اذعان داشت که اولاً آن چه امام غزالی به عنوان هرج و مرج فکری از آن هراس داشت تکثرگرایی در

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام‌وسی ویکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

حوزه اندیشه بود که لازمه رشد، بقا، اعتلا و تکامل تفکر در جامعه انسانی است و در واقع تقابل وی با اساس و ذات خردگرایی و تقابل با جوهره شکل‌گیری تمدن زرین اسلامی است. ثانیاً نوشته‌های ضد فلسفی غزالی - به هر نیتی که بیان شده باشد - در مقام عمل، در چیرگی سیاست ستیزگرانه سلجوقیان - به رهبری و پیشگامی نظام الملک - در برابر دانش‌های گوناگون و آزاداندیشی، نقشی بس چشمگیر داشته است. «یورش سهمگین وی به فلسفه و اندیشه‌های فلسفی، شیوه‌های مبتنی بر خرد، اندیشه، استدلال و ژرف‌نگری را از گسترش فراگیر بازداشت. وی در ردّ اندیشه‌های فلسفی تا جایی پیش رفت که برخی سخنان فارابی و ابن سینا را کفر صریح خواند.» (غزالی، ۳۱۲، ۱۳۸۲-۳۱۱ و حائری، ۱۳۱، ۱۳۸۰)

آن چه مسلم است غزالی به عنوان مسلمانان آگاه و متعهد دریافته بود که اسلام از مجرای اصلی و صحیح خود خارج شده و به وضعی افتاده که پیش از آن سابقه نداشته است. اعتقاد مردم به اصل و حقیقت نبوت سستی گرفته و این سستی باعث ضعف ایمان و سستی در عمل به احکام دین شده است. (الفاخوری، ۱۳۶۷، ۵۸۶) وی با مشاهده این حالات علت این نقصان در عقیده را از جنبه‌های مختلف مورد بررسی قرار داد و به گونه‌ای خلل ناپذیر به این باور رسید که این نابسامانی‌های روزگار و درد مضمن بی‌دینی که اکثریت مردم به آن مبتلا هستند ریشه در آموزش فیلسوفان و دانش طبیعی دارد. (طباطبایی، ۱۳۸۲، ۸۴)

در واقع امام محمد غزالی در تشخیص درد و نگرانی از شدت و حدت آن مبالغه نکرده بود. اما واقعیتی که از دید وی پنهان ماند این بود که این شیوع فساد در اجتماع و گسترش بی‌اعتقادی نه در آموزش‌های نخبه‌محور فیلسوفان - که به هر حال در بهترین حالت جمع‌اندکی از جامعه بزرگ مسلمین را دربرمی‌گرفت - بلکه در شیوه مزورانه اداره جامعه توسط خلفای بغداد، ترکان نودین مسندنشین و فقهای دنیاگرای اهل سنت - که در خدمت "الحق لمن غلب" شیوه حکومت هر

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

صاحب قدرتی را توجیه شرعی می کردند و هر فاسق و فاسدی را صاحب کشف و کرامات می نامیدند - نهفته است.^۱

با این همه وی هیچ گاه اعتقادش را به دستگاه سیاسی سلجوقیان، خواجه نظام الملک و خلفای عباسی از دست نداد. وی از هنگام ورود به نظامیه بغداد نگرهبان سنت و دوستدار عباسیان و مجری منویات خواجه نظام الملک بود و کتب مقاصد، تهافت الفلاسفه و مستظهري خود را برای خشنودی این وزیر و دستگاه خلافت نوشت. و با اندیشه فلاسفه، و فرق مختلف شیعه به جنگ پرداخت. او در ادامه مسیر اشعری و ماتریدی، علم کلام را برای مبارزه با عقل گرایان به کار گرفت و از سوی نظام الملک به «زین الدین و شرف الامه» ملقب گردید. (فشاهی، ۱۳۵۴، ۲۲)

غزالی در رساله کلامی «مجموعه الرسائل کبری» نظراصولی خود را در مورد علوم مختلف این گونه بیان می کند: «تنها علم موروث از نبی صلوات الله علیه شایستگی آن را دارد که علم خوانده شود. دیگر علوم یا علم هستند و نافع نیستند و یا نه علم می باشند و نه سودمند. اگر هم علم باشند و سودمند ناگزیر در زمره موارد نبی صلوات الله علیه خواهند بود.» (بویل، ۱۳۸۰، ۲۷۵/۵)

آشکار است که زاویه و افتراق غزالی با علوم عقلی و طبیعی، جنبه اصولی، ذاتی و ماهوی داشته و آن گونه که برخی اندیشیده اند ناشی از مشکلات اجتماعی و اعتقادی موجود نبوده است. وی صراحتاً اجتهاد را امری غلط و افزودن به گفته های اساتید - احمد بن حنبل و شافعی - را ظلم و طغیان می دانست. (غزالی، ۱۳۷۶، ۸۹/۱) و برپایه این اعتقاد به این نتیجه ناگزیر رسید که فیلسوفان عوام فریب و حيله گرند. (غزالی، ۱۳۸۲، ۸۲) و ابوعلی سینا و فارابی «رؤسای ضلال» هستند. (همان، ۹۳)

۱. با آن همه داستان که در مورد شراب خواری، شاهدبازی و فساد اخلاقی که در مورد محمود وجود داشت شبانکاره ای وی را صاحب کشف و کرامات معرفی می کند. (شبانکاره ای، ۱۳۶۳، ۶۷) برای اطلاع بیشتر در مورد فساد اخلاقی محمود غزنوی رجوع شود به (بیهقی، ۱۳۳۴، ۵۲۷ و ۵۱۵ - گردیزی، ۱۳۶۳، ۵۴۵)

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام‌وسی ویکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

آن چه از آموزه های امام غزالی حاصل شد، منع سؤال، پرسشگری و تحقیق و نوآوری عالمانه و شکنجه و سرکوبی و خانه نشینی دانشمندان مبدع، ژرف اندیش و مجتهد بود. این گونه بود که تعقل سیاسی خواجه، انضباط عقیدتی امام و بالاخره پشتیبانی سرسخت حکام سلجوقی از سنت گرایی، چهره فکری و اجتماعی ایران قرون ۵ و ۶ هجری را به سرعت دگرگون ساخت و گامی مهم در غلبه یک سویه-نگری فکری، جزم اندیشی و سلفی‌گری در تقابل با اجتهاد، آزاداندیشی و خردگرایی برداشته شد.

نتیجه گیری

اگر چه خواجه نظام الملک با ساخت و گسترش مدارس نظامیه سعی کرد که یک سویه نگری فکری و همسازگری مذهبی مطلوب خود را به شکلی ساختارگرا و نظام مند اعمال نماید اما اقدامات وی نتایج متفاوتی در پی داشت.

۱- خواجه به تأسی از سلطان آرمانیش - محمود غزنوی - سیاست سرکوب و حذف فیزیکی مخالفان و دگراندیشان فکری، مذهبی - عمدتاً شیعی مذهب - را دنبال کرد. هر چند اعمال زور و فشار باعث غلبه شافعی مذهبان در کوتاه مدت شد، اما این اقدامات نه تنها باعث همسان سازی مذهبی و فکری مطلوب خواجه نگردید بلکه بر آتش تفرقه و انشقاق فرقه ای دامن زد و پس از خواجه باعث ایداء و اذیت هم مذهبان خود وی نیز گردید.

۲- خواجه به عنوان دومین راهبرد خود: و با تشکیل اتاق فکر در نظامیه ها و حمایت از نظریه پردازی فقهای همسو، همزمان با سیاست فشار عریان، به نبرد کلامی و فقهی با جریانات فکری، مذهبی رقیب پرداخت.

این تقابل اگر چه باعث همسان سازی مذهبی جامعه نگردید اما روند تعالی و بالندگی جریان خردگرا و گسترش علوم عقلی را تا حد زیادی مختل ساخت.

۳- فقهای چون امام محمدغزالی با استفاده از حمایت گسترده حکومتی به نشر و گسترش تألیفات و اندیشه های خود پرداختند و به نحوی مؤثر، علوم عقلی و فلسفه را در تقابل با اسلام و اعتقادات مذهبی نشان دادند.

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

بدین ترتیب جریان خردگرا از چند سو مورد حمله قرار داشت. اولاً از سوی حاکمان عباسی و سلجوقی و دیوانسالاری گسترده آن به رهبری خواجه نظام الملک که تمام توان خود را به تقابل با این جریان اختصاص داده بود.

ثانیاً فقهای نظریه پرداز اهل حدیث که هیچ گونه استدلال، اجتهاد و ابداعی را بر نمی تابیدند و با استفاده از حمایت حکومتی، بی پروا و بدون حد و مرز جریانات رقیب را تخطئه می کردند.

ثالثاً «شهر - جنگ» های مذهبی و اعتقادی که امنیت را در شهرهای کوچک و بزرگ از میان برده و باعث غلبه تعصب و فرقه گرایی در میان عوام و حتی خواص شده بود. بدون شک در چنین محیطی که هر روز مدرسه ای، کتابخانه ای و مسجدی به آتش کشیده می شد رشد و بالندگی عقل گرایی و اصولاً تکثرگرایی در حوزه اندیشه و فکر غیرممکن می نمود.

در پایان و بدون اغراق در نقش واقعی خواجه نظام الملک و مدارس نظامیه باید اذعان کرد که اندیشه های این وزیر خراسانی و عملکرد مدارس نظامیه اش نقشی مهم در گسترش و تعمیق فرقه گرایی و تشدید انشقاق مذهبی و فکری بر عهده داشت و هم چنین روند زوال و انحطاط خردگرایی را سرعت بخشید.

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

Exploring the role of KhajeNezamAlMolk and Nezamieh schools in thought- belief assimilation in Iran

Abstract: Thought uniformity and the tendency to belief assimilation began to establish simultaneously with the emersion of free thinking and the growth of intellectual science, and even the intellectual attitudes and governors was not free from this dogmatism, and if necessary, they suppressed their thought-belief opposition. But the serious collision and defiance against belief- thought pluralism began by CaliphMotevakkelAbbasi.

In Iran, andafter the intellectualism period of the Alboyedenasty,this process persuaded by MahmoodGhaznavithrough physical removal of dissidents - who were mainly shia- and reached its peak at the age of Saljoghianby the basic actions of KhajeNezamAlMolk. He began a fundamental struggle against thought-beliefpluralism by establishing Nezamieh schools and, by relying on the theorizing power of religious jurisconsults such as Abo HamedGhazali, achieved determining results in defiance against intellectualism.

Key words:Nezam Al Molk,pluralism, intellectualism,Nezamieh schools, belief assimilation, thought uniformity

Beigy, Farzad*

*Ph.D. student at Department of Social and humanistic science, Islamic Azad University, Science and Research branch, Tehran, Iran

فهرست منابع

۱. ابن اثیر، عزالدین علی، ۱۳۵۰، تاریخ کامل، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات کتب ایران.
۲. _____، ۱۳۷۶، تاریخ کامل، برگردان حمیدرضا آژیر، تهران، اساطیر.
۳. ابن العبری، ۱۳۷۷، مختصر تاریخ دول، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، علمی و فرهنگی،
۴. ابن جوزی، ۱۳۵۷ ق، المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، حیدرآباد، مطبعه دایره المعارف.
۵. ابن خلکان، ابوالعباس شمس الدین احمد بن محمد ابی بکر، بی تا، وفيات الاعیان و ابناء ابناء الزمان، بیروت، دار صادر.

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

۶. ابن طباطبای (ابن طقطقی)، محمد بن علی، ۱۳۶۷، تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
۷. ابن کثیر، ابی الفداء، ۱۹۹۸م، البدایه و النهایه، تحقیق صدقی جمیل العطار، بیروت، دارالفکر.
۸. ابن فندق، ابوالحسن علی بن زید بیهقی، ۱۳۶۱، تاریخ بیهقی، تصحیح محمد بهمن یار، تهران، فروغی، چاپ سوم.
۹. ابن مسکویه، احمد بن محمد، ۱۳۷۶، تجارب الامم، مترجم علینقی منزوی، تهران، توس.
۱۰. ابوالفداء، الملك المؤید اسماعیل، السادس والثمانین و المأتین و الالف هجرى، المختصر فی اخبار البشر (تاریخ ابوالفداء)، محمد افندی المثنی التوسی، قسطنطنیه، دارالطباعة العامره الشاهانیه،
۱۱. اشپولر، برتولد، ۱۳۶۹، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، تهران، انتشارت علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
۱۲. الاهوانی، احمد فؤاد و ...، ۱۳۶۲، تاریخ فلسفه در اسلام، به کوشش محمد میان شریف، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۱۳. الفاخوری، حنا و ...، ۱۳۶۷، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران، سازمان انتشارات انقلاب اسلامی، چاپ سوم.
۱۴. بنداری، فتح بن علی، ۱۳۵۶، تاریخ سلسله سلجوقی، زبده النصره و نخبه العصر، ترجمه محمد حسین خلیلی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۱۵. بویل، ج. آ و ...، ۱۳۸۰، تاریخ ایران کمبریج، ج ۵، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم.
۱۶. بیرونی، ابوریحان، بی تا، تهدیدالنهايات الاماکن لتصحيح مسافات المساکن، ترجمه احمد آرام، تهران، دانشگاه تهران.
۱۷. بیهقی، ابوالفضل، ۱۳۳۴، تاریخ بیهقی، مصحح غنی و فیاض، تهران، بانک ملی ایران.

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

۱۸. پطرشفسکی، ای، پ، ۱۳۵۴، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات پیام، چاپ چهارم.
۱۹. جعفریان، رسول، ۱۳۷۵، تاریخ تشیع در ایران، قم، انصاریان.
۲۰. حائری، عبدالهادی، ۱۳۸۰، نخستین رویارویی های اندیشه گران ایرانی با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم.
۲۱. حافظ ابرو، نورالله عبدالله بن لطف الله، زبده التواریخ، نسخه خطی، عکس از روی نسخه کتابخانه فاتح استانبول، تهران، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۲۹۴۶.
۲۲. حسن، ابراهیم حسن، ۱۳۷۶، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، جاویدان، چاپ نهم.
۲۳. راوندی، محمدبن علی بن سلیمان، ۱۳۶۴، راحه الصدور و آیه السرور، به اهتمام محمد اقبال، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم.
۲۴. رنان، ارنست، ۱۳۷۱، تاریخ علم کمبریج، ترجمه حسن افشار، تهران، نشر مرکز، چاپ دوم.
۲۵. زیباکلام، صادق، ۱۳۷۴، ما چگونه ما شدیم، تهران، روزنه، چاپ دوم.
۲۶. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۱، فرار از مدرسه، تهران، امیرکبیر، چاپ هفتم.
۲۷. _____، ۱۳۷۹، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران، امیرکبیر، چاپ هشتم.
۲۸. سبکی، تاج الدین ابونصر عبدالوهاب بن علی بن کافی، ۱۳۲۴ق، طبقات الشافعیه، مصر، دارالکتب العربیه.
۲۹. سیوطی، جلال الدین، ۱۹۵۲م، تاریخ الخلفاء، تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید، مصر، بی نا.
۳۰. شبانکاره ای، محمدبن علی بن محمد، ۱۳۶۳، مجمع الانساب، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر.
۳۱. صفا، ذبیح الله، ۱۳۶۴، تاریخ در ادبیات ایران، تهران، فردوسی و ادیب، چاپ ششم.
۳۲. _____، ۱۳۸۸، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، تهران، مجید، چاپ دوم.

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

۳۳. صفدی، ابوبکر محمد بن یحیی، ۱۴۱۱ ق/ ۱۹۹۱ م، الوافی بالوفیات، بمساعده المعهد الالماني للابحاث الشرقيه، بيروت، دارصادر.
۳۴. طباطبایی، جواد، ۱۳۸۲، درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، تهران، کویر، چاپ ششم.
۳۵. طبری، محمد بن جریر، ۱۳۵۳، تاریخ طبری، مترجم ابوالقاسم پاینده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۳۶. علمداری، کاظم، ۱۳۸۰، چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت، تهران، نشر توسعه، چاپ پنجم.
۳۷. عوفی، سدیدالدین محمد، ۱۳۷۰، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، مقابله و تصحیح و تحشیه و تعلیق مظاهر مصفا، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۳۸. غبار، میرغلام محمد، ۱۳۵۲، افغانستان در مسیر تاریخ، قم، انتشارات احسانی.
۳۹. غزالی، ابوحامد، ۱۳۷۶، احیاء علوم الدین، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۴۰. _____، ۱۳۸۲، تهافت الفلاسفه، ترجمه علی اصغر حلبی، تهران، انتشارات زوار.
۴۱. _____، ۱۳۳۳، فضایل الانام من رسایل الحجه الاسلام، به کوشش مویث ثابتی، تهران، بی نا.
۴۲. فروزانفر، بدیع الزمان، ۱۳۵۴، مباحثی از تاریخ ادبیات ایران، با مقدمه و توضیحات و تعلیقات عنایت الله مجیدی، تهران، دهخدا.
۴۳. فشاهی، محمدرضا، ۱۳۵۴، گزارشی کوتاه از تحولات فکری جامعه فئودالی ایران، تهران، انتشارات کونبرگ.
۴۴. قزوینی رازی، عبدالجلیل، ۱۳۵۸، النقص، به کوشش جلال الدین محدث، تهران، انجمن آثار ملی.
۴۵. کسایی، نورالله، ۱۳۶۳، مدارس نظامیه و تأثیرات علمی و اجتماعی آن، تهران، امیرکبیر.

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام‌وسی ویکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

۴۶. کلوزنر، کارلا، ۱۳۶۳، دیوانسالاری در عهد سلجوقی، ترجمه یعقوب آژند، تهران، امیرکبیر.
۴۷. گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک، ۱۳۶۳، تاریخ گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب.
۴۸. مسعودی، ابوالحسن بن حسین، ۱۳۶۵، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۴۹. مقدسی، ابوعبدالله محمد، ۱۳۶۱، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
۵۰. نسوی، شهاب الدین محمد خرندزی، ۱۳۶۵، سیرت جلال الدین منکبرتی، مصحح مجتبی مینوی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
۵۱. نظام الملک، ابوعلی حسن طوسی، ۱۳۷۲، سیر الملوک (سیاست نامه)، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
۵۲. همایی، جلال الدین، ۱۳۸۷، غزالی نامه، تهران، چاپ خانه نشر ایران.
۵۳. یافعی، عبدالله بن اسعد، ۱۳۳۸ق، مرآه الجنان، حیدرآباد هند.
۵۴. یاقوت حموی، شهاب الدین، بی تا، معجم الادبا، قاهره، دارالمأمون.